

اصول مک‌لوهانیسم

در قاره جدید (آمریکا) که مطابق پیش‌بینی ریسمن Riesman جامعه عصر سوم را به ما عرضه می‌کند، نظریات مک‌لوهان مورد توجه قرار گرفته است. ولی جالب این است که هرچه آثار مک‌لوهان در آمریکا شوق و یا نفرت ایجاد کرده در اروپا با بی‌اعتنائی مواجه شده است. علت امر این است که شیوه نگارش این نویسنده - با طنزی مبهم و تمایلی آشکار به گستن از نحوه بیان سنتی - مانع از اشاعۀ افکار او در کشورهای است که مردم آن از هر چیزی که بامعیارهای معمول و عادات رایج سازگار نباشد، اکراه دارند.

معهدا نمی‌توان تنها به این بهانه که گفتار مک‌لوهان لحن طنزآلودی دارد از پذیرش همه نظریات او سر باز زد و یا آنرا نظریه‌ای غیرعلمی تلقی کرد و نادیده گرفت. در عین حال نباید او را آنطور که طرفدارانش ادعا می‌کنند یک پیامبر و یا یک نیوتون جدید شمرد. در واقع مک‌لوهان همان جریان فکری را که مبتنی بر شاخص‌های جامعه‌شناسی است ادامه می‌دهد منتها کوشش دارد از راه طبقه‌بندی آن‌ها و استنتاج، جهت تحول اجتماعی را با توجه به تغییرات مشهود پیش‌بینی کند. به آسانی می‌توان دریافت که از اگوست کنت تا تونیس Tönnis و سپس تا ریسمن تکیه بر معرفت و تغییر شکل آن و بالاخره بر ارتباطات جمعی بوده است. به‌طور خلاصه مک‌لوهان در حالی که ناظر پیشرفت روزافزون تکنیک و مسائل ارتباطی و خاصه توسعه قابل توجه تلویزیون بوده است، مسأله را از همان‌جایی شروع کرده که «توده

تحول اجتماعی از راه وسایل ارتباط جمعی

به‌طور کلی در نظر بگیریم ، یعنی به‌طریقی که در استنتاج جامعه‌شناسی مرسوم است ، معلوم می‌شود که شیوه نشر هر فرهنگ بر محتوا و شکل آن فرهنگ تأثیر می‌گذارد . فی‌المثل رواج صنعت چاپ موجب پیدایش و اشاعه شیوه تفکر جمعی شد و این کاملاً از شیوه تفکری که قبل از اختراع خط و کتابت - یعنی در عصر ارتباط شفاهی - وجود داشت ، متمایز است . همین‌طور اگر تحولات بزرگ جامعه را طی اعصار مختلف در نظر بگیریم معلوم می‌شود که میان نظام‌های ارتباطی یک دوره و محتوای فرهنگی پیامهایی که تمدن این دوره انتشار می‌دهد رابطه مشخصی وجود دارد . به‌نظر مک‌لوهان عامل اول یعنی نظام ارتباطی تعیین‌کننده عامل دوم یعنی محتوای فرهنگی پیامهاست . در اینجا است که او مبانی اساسی نظریه خود را در یک جمله بیان می‌کند : «پیام ، همان وسیله ارتباطی است» . این جمله که صدها بار در آثار او تکرار شده حتی عنوان فصل اول یکی از کتابهای اوست ، چنین معنی می‌دهد که وسائل (ارتباطی) نه تنها از محتوای پیام خود جدا نیست بلکه شرط اساسی شکل گرفتن شیوه‌های رفتار و یا کردار هم هست ، زیرا که وسیله از طریق پیام‌های خود بر فرهنگ و تفکر ما تأثیر می‌گذارد و به آن شکل می‌دهد . به همین دلیل است که مک‌لوهان یکی از لطیفه‌های معروف خود یعنی Message and Massage (پیام و ماساژ) را عنوان یکی از کتاب‌های خویش قرار داده و جمله مورد علاقه‌اش را به این صورت درآورده است : وسیله ارتباطی ما لاش است این بدان معنی است که وسیله ارتباطی (مجاوره ، نوشته ، رادیو ، تلویزیون و غیره)

تنهای» ریسمن ختم کرده بود . او عامل اساسی (تحول) را نه در زیر بنای فنی ، اقتصادی و جمعیتی بلکه در نظام‌های ارتباطی ، نشر اطلاعات و پخش پیام‌ها یافت و بعد سعی کرد که با توجه به تغییرات اساسی نظام‌های ارتباطی ، اشکال و مراحل سه‌گانه متوالی زندگی اجتماعی را ، که خصوصیت و زمان پیدایش آن‌ها کم‌وبیش با نظریه ریسمن نزدیک است ، توضیح دهد . مثلاً خود ریسمن هم نشان داده بود که بین مرحله جبر سنتی و نظام ارتباط شفاهی ، و نیز بین اراده فردی و رواج کتابت و چاپ ، اراده جمعی و ارتباطات جمعی ، رابطه آشکاری وجود دارد . ولی رسیدن به این فرض که تغییرات شیوه ارتباطی شرط اساسی و تعیین‌کننده جهش‌ها و تحولات اجتماعی از مرحله‌ای به مرحله دیگر است ، بسیار دشوار است زیرا در واقع ایراد اساسی به چنین فرضیه‌ای آن است که وسیله ارتباط و یا نشر پیام ، از محتوای همان پیام ، یعنی فرهنگی که این پیامها در آن شکل گرفته است ، اهمیت بیشتری یافته است ، در حالی که اصولاً فرق نمی‌کند که شما مثلاً با یک وسیله ارتباط بدوی مانند جار کشیدن ، یک خبر منطقی و عقلانی پخش کنید و یا از تلویزیون یک پیام خرافی و بدوی .

اما مک‌لوهان می‌گوید ممکن است به‌طور استثنائی از یک وسیله ارتباطی جدید برای انتشار پیام فرهنگ قدیم استفاده کرد . ولی چنانچه مسأله را

- 1 - Introdetermination
- 2 - Extrodetermination

بر شکل‌های اجتماع‌پذیری (Sociabilité) که تونیس به اهمیت آن در ساخت نهادها و کلیه آثار تمدن پی برده بود، تأثیر می‌گذارد. مک‌لوهان معتقد است: «وسیله ارتباطی است که شیوه فعالیت و روابط انسان‌ها را شکل می‌دهد و درجات آن را تعیین می‌کند».

بدین ترتیب تازگی فکر مک‌لوهان در درجه اول مربوط است به مخالفت با این عقیده رایج (یا به قول خود او: عقیده نادرست) که طبق آن وسائل ارتباطی فی‌نفسه فاقد اهمیت است و مهم پیامی است که از این وسیله پخش می‌شود، یا نحوه استفاده‌ای است که از وسیله ارتباطی به عمل می‌آید. به نظر او این برداشت همانقدر نادرست است که فی‌المثل عده‌ای بگویند: «نان شیرینی فی‌نفسه چیز خوب یا بدی نیست، بلکه نحوه استفاده از آن است که ارزش آن را تعیین می‌کند» و یا مثلاً ویروس آبله فی‌نفسه چیز خوب یا بدی نیست، بلکه ارزش آن بستگی به نحوه استفاده از آن دارد.

معهدنا در اینجا مشکلی است که باید برطرف شود. اگر قبول کنیم که تحول تکنیک و وسائل ارتباطی، موجب تغییر اشکال فرهنگی می‌شود — که الزاماً کلیه پیام‌های صادره را دربر می‌گیرد — باید قبول کنیم که تکنیک جدید و وسائل ارتباطی در بطن فرهنگ پیشین که متناسب با وسائل ارتباطی مرحله قبل است به وجود می‌آید و وسائل ارتباطی جدید جز از همین فرهنگ نمی‌تواند تغذیه کند. فی‌المثل زمانی که کتابت کشف شد، چه چیز جز پیام‌های تمدن ابتدائی که به وسیله ارتباط شفاهی مشخص شده بود می‌توانست نوشته شود؟ مک‌لوهان این تناقض را انکار نمی‌کند بلکه در نظام فکری خود می‌پذیرد. او معتقد است

که میان فرهنگ در حال اضمحلال و وسائل ارتباط جمعی جدید که در کار ساختن فرهنگ تازه است نوعی عدم تجانس وجود دارد. این عدم تجانس تا مدتی مدید وجود خواهد داشت، یعنی تا زمانی که شیوه زندگی و تفکر متناسب با وسائل ارتباط جمعی نخواستہ در جامعه به وجود نیامده باشد. و این در واقع موجب یک نوع بحران فرهنگی است که در جهش‌های اجتماعی نمایان است. پس برای جامعه، آگاهی به تحولات اجتماعی ناشی از تحول وسائل ارتباط جمعی در دوره‌های بحرانی کمال اهمیت را دارد. و این بیشتر از آن جهت است که با بررسی همه‌جانبه این تحولات می‌توان عمل انطباق را تسریع کرد و بحران را تخفیف داد.

به نظر مک‌لوهان چنانچه خطوط اصلی تاریخ تمدن بشر را از ابتدا تا کنون بررسی کنیم پی می‌بریم که تاریخ از سه مرحله متوالی می‌گذرد و هر کدام آن تحت سلطه مجموعه‌ای از وسائل ارتباط جمعی است. در اینجا این پرسش طرح می‌شود که وسیله ارتباط جمعی چیست؟ به نظر مک‌لوهان، وسیله «گسترش انسان» یا امتداد حواس اوست. بنابراین دانستن اینکه کدام دسته از حواس یا کدام یک از حواس با به کار گرفتن وسائل ارتباط جمعی تقویت می‌شود و در روابط انسانی مقام ممتازی پیدا می‌کند، حائز اهمیت می‌گردد. در هر دوره‌ای از تمدن یک نظام ارتباطی وجود دارد که افراد را ملزم می‌سازد تا حواس خود را به صورت یا صورت‌هایی خاص شکل دهند، یعنی برخی را نادیده بگیرند و برخی دیگر را پرورش و گسترش دهند.

تاریخ و زندگی

کهکشان میان دو نظام قبیله‌ای

اولین عصری که مک‌لوهان در این سه دوره متوالی تاریخ اجتماعی مشخص می‌کند، تمدن ابتدائی فاقد کتابت است. این دوره به وسیله تسلط بیان شفاهی و دریافت سمعی ویا اگر دقیق‌تر بگوئیم، به وسیله عملی که انسان حواس پنجگانه خود را به کار می‌گیرد متمایز می‌شود. یکی از این حواس شنوایی است که در ارتباط زبانی میان افراد بشر مناسب‌تر از حواس دیگر است. فرد در این اوضاع واحوال مستقیماً در محیط طبیعی خویش قرار دارد و خود را با گروه اجتماعی خویش یعنی قبیله، ادغام می‌کند. مک‌لوهان در توصیفی که از جامعه قبیله‌ای به دست می‌دهد به قوم نگاران (Ethnographes) خاصه جی. سی. کارودرز J. C. Carothers نزدیک می‌شود. در عین حال در نوشته‌های او تأثیر «طبایع ابتدائی» لوئیس لوی برول - Lucien Lévy - Brühl و «تفکر وحشی» کلود لوی - استروس Claude Lévi Strauss نمایان است. در واقع، در عصر فاقد کتابت، تفکر انسانی شکفته می‌شود و در عین حال پیوستگی خود را با چیزی ملموس حفظ می‌کند، به علاوه، تفکر تحت تأثیر معجزه‌آسای «کلمه» به تقدیس جهان می‌پردازد. با اختراع کتابت، یا به‌طور دقیق‌تر الفبای صوتی، همه چیز دگرگون می‌شود. شیوه بیان و ارتباط تازه یعنی خواندن، استعداد و گسترش حس بینائی است. پس این شیوه بیان، برای نشر بصری ارزش خاصی قائل می‌شود و این همان چیزی است که اولین جهش را در طبیعت

انسانی و تمدن به وجود آورد و موجب شد که دوره دوم تاریخ بشر که مرحله‌ای کامل‌تر بود پدیدار گردد. ارتباط کتبی به نوعی تجدید نظر در کلیه فعالیت‌های فکری نیاز داشت، زیرا که لازم بود تمام تفکرات و عواطف انسانی از یک طرف به این رمز یعنی نظام الفبائی، ترجمه شود، و از طرف دیگر برای خواندن آن و فهم محتوای آن مجدداً کشف رمز شود و این خود جریان عمل تفکر بود که بدین صورت تغییر می‌کرد. پژوهش‌هایی که درباره جوامع ابتدائی در حال سوادآموزی به عمل آمده، این امر را ثابت کرده است. خلق و خوی افراد جوامع ابتدائی محروم از کتابت از افراد جوامع برخوردار از کتابت به طرز بارز متمایز است زیرا نظام ارتباطی آن‌ها متفاوت است. مک‌لوهان مانند لوی - برول بر نکاتی که این جهش بین ادراک عاطفی و شناسائی عینی ایجاد کرده تکیه می‌کند. او همچنین نشان می‌دهد که چگونه شیوه جدید ارتباط با جهان، موجب پیدائی فردگرایی، مرکزگرایی Centralisme، و ناسیونالیسم و انهدام نظام قبیله‌ای شده است. در واقع انسان خود رأی Introdetermined ریسمن محصول دوره دوم تاریخ است. ولی به دلالتی که گفته شد پذیرش و رواج کتابت در این جوامع بلافاصله ایجاد جهش و تحول نمی‌کند زیرا بعضی از جوامع تا مدت‌ها به جهان محاوره‌ای و سمعی، وابسته می‌مانند. فی‌المثل به قول مک‌لوهان، قسمت اعظم فرهنگ روس تا مدت‌های مدید در وابستگی به حواس باقی مانده و همین موجب وضع خاص روانی در مردم روسیه شوروی شده که به اندازه ما تفکر را از عمل جدا نمی‌کنند. البته

نظرات مک‌لوهان بر واقعیت‌های مشخصی استوار نیست، خاصه اینکه او به این پرسش که چرا خط و کتابت در برخی جوامع کندتر اثر گذاشته، پاسخی نمی‌دهد.

واضح است که در همهجا و در تمام شرائط، تمدن خط و کتابت تا مدت‌های مدید با مقاومت تمدن محاوره‌ای مواجه بوده زیرا که در آغاز کتاب‌ها به منظور قرائت و روخوانی نوشته می‌شده است. تمدن بصری در واقع با اختراع چاپ به وجود آمد به طوری که می‌توان برای نشان دادن مجموعه پیچیده پدیدارهای فرهنگی ناشی از اختراع گوتنبرگ و یا حداقل آنچه که با نام او وابسته است، «کاهشان گوتنبرگ» را به کار برد. فرهنگ کتبی یعنی فرهنگ دست نوشته (نه چاپی)، تا مدت‌ها به صورت مختلط باقی ماند و هنوز قسمت اعظم آن به زبان محاوره‌ای اختصاص داشت. این فرهنگ، مانند صنعت چاپ که فرهنگ را به شیئی قابل مصرف مبدل کرد، نتوانست نویسندگان و خوانندگان به وجود بیاورد. کتاب‌های چاپی تمایزی میان علما و روحانیان و عامه مردم ایجاد کرد و این عقیده را القاء نمود که دانش واقعی تنها آن چیزی است که به رشته تحریر درآمده، از قالب واقعیات ملموسی جدا شده و اعتباری جهانی و همگانی یافته است، زیرا که می‌تواند به طور یکنواخت در هزاران نسخه به چاپ برسد. بدین صورت انسان در جهت مکتب اصالت عقل دکارت قرار می‌گیرد که حقایق عقلی را ماوراء تفاوت‌های فردی قرار می‌دهد.

ولی امروزه همین تمدن که به وسیله چاپ و سلطه حس بینائی بر سایر حواس پیدا شده بود،

با هجوم وسائل الکترونی ارتباط جمعی مانند رادیو، تلویزیون و سینما مورد تردید قرار گرفته است. این شیوه‌های ارتباطی، بیان محاوره‌ای را بار دیگر معتبر ساخته و رجعت به واقعیات حسی را که در علوم فیزیکی رایج است ناگزیر ساخته است.

مک‌لوهان در سیر فکری خود خواننده را در اینجا در حال تردید و ابهام رها می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که او در کتاب «کاهشان گوتنبرگ» خود می‌خواهد بگوید مشخصه سومین دوره تمدن بشر، که وسائل ارتباط الکترونی بر آن سلطه دارند، رجعت به برتری حس شنوائی بر سایر حواس است؛ به عبارت دیگر تمدن جدید اصولاً تمدن سمعی است و گاهی هم چنین استنباط می‌شود که منظور او این است که وسائل ارتباطی جدید انسان را ملزم می‌سازد که مجدداً از کلیه حواس خود استفاده کند نه اینکه حس بینائی را ازین ببرد و حس شنوائی را جایگزین آن کند. مسلماً استنباط اخیر قابل قبول‌تر است، و چنین به نظر می‌آید که باید برخی از نظرات مک‌لوهان را — که در آن‌ها با صراحت، فرهنگ عصر الکترونیک متکی بر استفاده از وسائل ارتباط جمعی شده است — از این زاویه بررسی کرد، زیرا مسلم است که تلویزیون، سینما، عکاسی و داستان‌های مصور، که فرآورده‌های تمدن معاصر است، خود نشانه رواج وسیع ارتباط بصری است.

و این امر نیز حقیقت دارد که وجه مشخص فرهنگ مبتنی بر وسائل الکترونیکی جدید — در مقایسه با تمدن چاپ که منحصرأ متکی بر بینائی است — کسب اعتبار مجدد بیان شفاهی است و از این جهت نوعی رجعت به وضع جامعه ابتدائی فاقد خط

در گروه جذب می‌گردد ولی دیگر این گروه یک دسته از افراد وابسته به محل معینی نیست، بل جامعه وسیعی است که با تکیه بر وسائل ارتباطی معیار جهانی پیدا کرده است. در اینجا باید میان این جهان وطنی به مفهوم عضو جامعه‌ای بی‌مرز بودن و جهان وطنی قرن هجدهم که به طور خلاصه در مفهوم آن نفی وابستگی به اجتماع معینی و تأکید بر رهائی فرد اتراعی از محیط اجتماعی بود، تفاوت گذاشت. تنها از این نقطه نظر است که می‌توان از یک نظام قبیله‌ای جدید رجعت به جامعه بسته سخن گفت، اگر چه ممکن است که این جامعه، کره زمین را فراگیرد. در اینجا سؤال بازگشت کامل و ساده به جامعه بسته دوره ابتدائی مطرح نیست، بلکه سخن از نوعی شیوه تازه پیوستگی گروهی است، که در آن دیگر از فردیت دوره تمدن بصری اثری نخواهد بود. مک‌لوهان می‌گوید: «این امر که جوامع بسته ثمره سخن گوئی، جار کشی، و سایر فنون سمعی بوده، سبب می‌شود که در آستانه عصر ارتباط الکترونیکی بتوان وحدت خانواده بزرگ بشری را در یک قبیله جهانی پیش‌بینی کرد». در اینجا پیش‌بینی‌های ریسمن و تیار دو شاردن (Teilhard de Chardin) را که مک‌لوهان به‌طور صریح بدانها اشاره می‌کند، باز می‌شناسیم ولی در عین حال در گفته‌های مک‌لوهان اثری از تفکرات تونیس و یک نوع «برگسونیسم» مبهم دیده می‌شود که احتمالاً خود مک‌لوهان هم بدان آگاهی کامل ندارد. بدین ترتیب چه از نظر مک‌لوهان و چه از نظر سایر متفکرینی که ذکرشان رفت، تمدن ما در مرحله جهش و تحول عمیقی قرار گرفته است، منتهی مک‌لوهان معتقد است که

و کتابت به‌شمار می‌آید، منتهی با تفاوتی آشکار. در عین حال نباید فراموش کرد که ما هنوز با رمزهای خط و کتابت می‌اندیشیم و یا غالباً افکار خود را به این نوع رمز ترجمه می‌کنیم. پس در حال حاضر ما دارای روحیه و منشی هستیم که با واقعیت فنی نظام ارتباطی جدید مطابقت ندارد و بدون دلیل قید و بند فرهنگ کتابت و چاپ را همچنان بردوش می‌کشیم. سؤال این نیست که از برقراری ارتباط به وسیله کتاب اجتناب ورزیم، ولی سیر تحول طبیعی خود به‌خود باید به همزیستی بین بیان کتبی و بیان جامع - که با استفاده از کلیه حواس به وسیله امتدادهای فنی امکان‌پذیر است - بینجامد و همین بیان جامع است که باردیگر به حرکات بدن (ژست) و کلام باز می‌گردد. در گذشته برای ادراک بصری می‌بایستی هر چیز به علامات الفبایی برگردانده می‌شد. مک‌لوهان می‌نویسد: «ولی در روزگار ما می‌توان عمل ترجمه را به‌اشکال مختلف فضائی، که آنها را وسائل ارتباطی می‌نامیم، انجام داد. پس هر یک از این فضاها ویژگی‌هایی دارد که به نحوی خاص به سایر حواس یا فضاها می‌تجاوز می‌کند». همزمانی (Simultanéité) الکترونی به آنچه ادراک می‌تواند به دنیای ذهنیت عرضه کند، وحدت می‌بخشد.

به نظر مک‌لوهان این امر رجعتی است به نظام قبیله‌ای، منتهی در یک سطح جهانی. جامعه گشوده‌ای که به وسیله کتابت ایجاد شده بود در خطر اضمحلال قرار گرفته و به دنبال آن فردیت انسانی از بین می‌رود. به عبارت دیگر بعد از آنکه فرد در مرحله دوم تمدن از گروه خود گسست، باردیگر



هربرت مارشال مك لوهان كه گفته مي شود
 غريب ترين هياهو را در زمينه فرهنگ بين المللي
 دامن زده است، كانادائي است و در سال ۱۹۱۱
 در Alberta از شهرهاي Edmonton
 كانادا متولد شده است. او تازه كيشي است يبرو
 آئين كاتوليك كه ابتدا در رشته مهندسي و سپس
 در رشته ادبيات و فلسفه دانشگاه Manitoba
 به تحصيل پرداخته است.

تغيير آئين او هنگامي صورت گرفت كه در
 Trinity College، كمبريج، سرگرم تحصيل

بقيه در صفحه ۱۹

ما از اين جهش غافل مانده ايم و همين موجب «تاخر
 فرهنگي» Décalage Culturel و بحران اخلاقي
 و اجتماعي شده است. ما هنوز خود را با دنياي نشر
 الكتروني تطبيق نداده ايم زيرا كه به تفكر بصري
 و آثار و نتايج آن وابسته ايم. مك لوهان مي نويسد:
 «بار سنگين تكنولوژي ادبي و مكانيكي ما را براي
 به كار گرفتن تكنولوژي برق ناتوان و نالايق ساخته
 است. فيزيك جديد با قلمرو شنوائي ارتباط دارد،
 ولي جوامعي كه مدتهاست با كتابت آشنا شده اند،
 در چنين دنيايي خود را معذب احساس مي كنند.»

آينده از نظر مك لوهان

مك لوهان گاهي با لحنی تند نحوه سازش
 فرهنگي با وسائل ارتباطي جديد و چگونگي مواجهه
 با اين وسائل را، توصيف مي كند. في المثل در كتابي
 كه به داستان هاي علمي شباهت دارد، كوشيده است
 تا تحولات آينده را در زمينه هاي روابط جنسي
 و آموزشي و پرورش پيش گوئي كند. او متذكر
 مي شود كه گرايش موجود در جهت كاستن خصيصه
 مردانگي و زنانگي در زمينه مد و آرايش و روش
 و رفتار همچنان ادامه خواهد يافت. مك لوهان
 مي گويد: جوانان بلندگيسو مي خواهند بگويند كه
 ديگر بيبي ندارند كه از خود خصوصيت زنانگي نشان
 بدهند. بايد عقايد قالبی گذشته را درباره مردانگي
 بدور افكند. در روزگار ما ديگر جذابيت جنسي
 با تمايز دوجنس و تفكيك زن و مرد به وسيله امتياز
 قائل شدن براي خصوصيات مردانگي ايجاد نمي شود؛
 بلكه ديگر اين جذبه جنسي «ظرفيت احساس با تمام
 وجود» است.

کودکان عصر تلویزیون زندگی را به طور کامل تجربه می‌کنند یعنی «شیوه‌ای از زندگی را باز می‌یابند که متعلق به مرحله تمدن قبائل بدوی بوده ولی فراموش شده است» در اینجاست که مک‌لوهان راه خود را از ریسمن جدا می‌کند، زیرا ریسمن زمانی که کتاب «توده تنها» را می‌نوشت از تحولات چشم‌گیر روحیات جوانان خاصه بعد از نخستین دهه نیمه دوم قرن بیستم بی‌اطلاع بود. به عقیده مک‌لوهان تحولات اخیر نه تنها به از بین رفتن ایده آل مرد برتر و زن برتر منجر خواهد شد بلکه این برداشت تازه درباره جنسیت، باعث احساس مسئولیت فرد در هستی جمعی خواهد شد. و فرد، با درگیری مستقیم در تمامیت زندگی جمعی - که با وجود ابعاد بسیار وسیع آن همبستگی اش کمتر از قبیله نیست - وسیله مشارکت بیشتری می‌یابد. بدین صورت مک‌لوهان نشانه‌ها و شواهدی در تأیید نظریه خود درباره روش رفتار جوانان امروز می‌بیند. او می‌گوید، از آنجا که برای جوانان امروزی روابط جنسی سهل الوصول شده و جنبه چند حسی یافته، دیگر «سکس» برای آن‌ها امری ثانوی گردیده است. یکی از دلایلی که در این مورد عرضه می‌کند شیوع استعمال مواد مخدر خاصه «ال. اس. دی» است. به نظر مک‌لوهان این نشانه کوششی است برای به کار گرفتن کلیه حواس، خارج از چهارچوب محدود «سکس». این شیوه تازه زیستن همانطور که وسائل ارتباطی الکترونی دستگاه عصبی انسان را در جهت کلیه حواس گسترش می‌دهد، مشوق کاوش در درون هستی می‌گردد. تمایل به مصرف مواد مخدر و همچنین رواج فلسفه‌های شرقی، نشانه چنین جستجوئی است.

به همین نحو باید در روش‌های آموزش و پرورش تجدید نظر کرد، زیرا هنوز شیوه تعلیماتی ما متناسب با «کهکشان گوتمبرگ» و تمدن کتابی و بصری و متکی بر مکانیزه کردن، تجزیه و قطعه‌قطعه کردن و تخصصی ساختن، نیست. خصیصه بنیادی چنین آموزشی، در این دوره فردگرایی، تجزیه ماده و حتی زندگی به عوامل متشکله آن، به منظور تکثیر و تولید محصولات متحدالشکل به میزان دلخواه است. به همین نحو «انسان‌های متخصص هم به صورت عوامل متشکله ماشین عظیم اجتماعی درمی‌آیند» در چنین نظامی هدف آموزش و پرورش، تربیت متخصص است نه ترغیب جوانان به کشف و یادگیری. کلیه دانشجویان - خاصه در حوزه ادب و علوم انسانی خود را ملزم به فراگرفتن «مجموعه‌ای از دانستی‌های» یک شکل و یک نواخت می‌بینند. این نظام همه را به تقلید و رقابت وامی‌دارد، به طوری که افراد برای نشان دادن خود و ابراز لیاقت باید همان کاری را بکنند که سایرین انجام می‌دهند، منتهی بهتر و سریعتر. هیچ‌کس از آن‌ها مسئولیت واقعی در ایجاد دانستی‌های تازه نمی‌خواهد.

به نظر مک‌لوهان عصر ما دچار انقلاب شده است و علت بحران‌های دانشگاهی هم مانند سایر موارد، در عدم توجه به جهش و تحول ناشی از توسعه وسائل ارتباط الکترونی جدید، نهفته است. او می‌گوید: «پاره پاره کردن، تخصصی کردن، تولید و عرضه محصولات بسته‌بندی شده در آینده از بین خواهد رفت و کمال و تنوع جایگزین آن‌ها خواهد گردید و به ویژه، راه برای مشارکت واقعی کلیه افراد باز خواهد شد». امروزه صنعت به کمک

روش‌های الکترونی قادر است محصولات گوناگونی تولید کند. فی‌المثل مغز الکترونیک براساس اطلاعات دریافت شدهٔ مربوط به فلان مدل اتومبیل، قادر است دهها طرح مختلف عرضه کند. همچنین وسائل ارتباطی مانند تلویزیون و رادیو می‌تواند بعد تازه‌ای در مداخله و مشارکت فرد در حوادث و رویدادها ایجاد نماید و زنجیر قیود سنتی را که لازمه تخصص است بگسلد. هدف آموزش و پرورش باید به ویژه آن باشد که اصالت و ابداع را به انسان بازگرداند و آنرا تقویت کند. مک‌لوهان دانشگاهی فردا را بدینگونه مجسم می‌کند که دانشجویان در آن رشد و تکامل آزاد خواهند داشت و دوگانگی میان کار و فراغت از بین خواهد رفت. تدریس در آینده، هم از طریق برنامه‌های آموزشی رادیو و تلویزیون انجام خواهد شد و هم به وسیلهٔ ماشین‌های الکترونیک و معلمین. از مغزهای الکترونیک که بتواند با دانشجویان سؤال و جواب کند استفاده خواهد شد و از این راه میان دانشجو و مغز الکترونیک گفتگو ایجاد خواهد گردید. دیگر حافظه احتیاطی به حفظ مجموعه‌ای از دانستنی‌ها نخواهد داشت، زیرا که این دانستنی‌ها در شبکهٔ جهانی مغزهای الکترونیک حفظ خواهد شد و در دسترس همگان قرار خواهد گرفت. تلویزیون به دانشجویان یاری خواهد کرد تا واقعیت را در زمینه‌ای وسیع و گسترده کاوش کنند. تلویزیون «وسیله‌ای جهت به عهده گرفتن مسئولیت فردی، ارتباط متقابل با افراد، یا دیگر نظام‌های اجتماعی و علمی خواهد شد». دانشجو به منزلهٔ پژوهشگر و کاوشگری خواهد شد که کلیه وسائل ارتباطی را در اختیار دارد. او محیط آموزشی خویش

را متناسب با شخصیت خود خواهد ساخت و نیز در تمام عمر دانشجو باقی خواهد ماند چون تماس با جهان را در سراسر زندگی حفظ خواهد کرد.

مک‌لوهان، دید آینده‌نگر خود را آنچنان وسعت می‌دهد، که افقی بسیار دور را در بر می‌گیرد و تقریباً به مرز جامعه‌شناسی تخیلی می‌رسد. با چنین دیدی، کلیهٔ مسائل مهم تمدن را بررسی می‌کند و پس از مسائل جنسی و آموزشی، آیندهٔ ادبیات و هنر را بطور کلی همچون سلسله‌ای از عکس‌های فوری از دنیای گذشته، حال و آینده در نظر می‌گیرد، یعنی به همان صورتی که کتاب‌های خود را بدون طرح و نقشهٔ استوار، نوشته است. به نظر او پایان تسلط انحصاری ارتباط خطی و کتابی و پیدایی وسائل نشر الکترونیک، شیوهٔ نوینی در آفرینش هنری به وجود خواهد آورد که براساس «تلاقی» و «رویداد» خواهد بود، که در آن از طی مراتب و تداوم، اثری نخواهد بود. در زمینهٔ ادبیات، داستان‌های آلن رب‌گریه *Alain Robbe-Grillet* که فاقد پرسوناژ به معنی سنتی است و همه چیز در آن محصول برخورد های خشونت‌آمیز است، راه‌گشا و مبشر چنین سبکی است. مک‌لوهان می‌نویسد: هنر و ادبیات تصویری، جهانی است بدون پیوستگی و تناوب و بدون سایه روشن و همین شیوه در سایر زمینه‌ها هم رواج خواهد یافت. هنگامیکه در هنر مسألهٔ «تلاقی» مطرح شد، رویدادها هم بدون پیوستگی تاریخی و زمانی خواهد بود... جهان «تلاقی»، جهان رویدادهاست زیرا که رویدادها با یکدیگر برخورد و تماس پیدا می‌کنند و اشکال تازه‌ای به وجود می‌آورند «تلویزیون بیش از سینما در رواج چنین

سبکی در هنر» ، مؤثر است .

گرم و سرد

وجود تمایزی که مك لوهان میان وسائل ارتباطی قائل شده بسیار مبهم است و از جمله آن‌ها را به دو گروه گرم و سرد تقسیم کرده است . گرچه این ابهام باعث انتقادات و عیب‌جوئی‌های زیادی شده معیناً تقسیم‌بندی او قابل تأمل است . اصطلاح گرم (Hot) و سرد (Cool) از زبان محاوره‌ای امریکائی گرفته شده و اشاره‌ایست به تمایز میان لطیفه‌پردازی سرد که فهمیدن و لذت بردن از آن احتیاج به قدرت تخیل دارد و لطیفه‌ها و نکته‌های گرم که به خاطر صراحت و وضوحشان ، نیازی به تخیل ندارند . با این قیاس حروف چاپی وسیله ارتباطی گرم است ، زیرا « همچون آهن گداخته بر صفحه کاغذ اثر می‌گذارد گرچه بروح انسان اثری برجا نگذارد » . چاپ ، این امکان را فراهم می‌آورد که يك محتوا را هر چند بار که می‌خواهیم مرور کنیم و نیز چاپ ، موجب تقویت فکر تجریدی می‌شود . بنابراین چنان که یکی از مفسران مك لوهان گفته است ، خط و نوشته ، وسیله ارتباطی عمده‌ای است که باعث شد انسان صمیمیت محیط جمعی و قبیله‌ای را ترك کند و به نظام اجتماعی روابط اتراعی کشانده شود . اما گفتار ، وسیله ارتباطی سرد است زیرا که گفتگو ایجاب می‌کند و به روابط پیچیده و متنوع می‌انجامد .

وسائل ارتباطی زیر نیز ، مانند چاپ و خط الفبائی ، گرم محسوب می‌شود : رادیو ، سینما (به استثنای کارتون) ضبط صوت و عکاسی ، همه دارای پیام کامل هستند که با تحمیل خود ، امکان استنتاج و تفسیر شخصی از موضوع دریافت شده را به حداقل

از میان رفتن تداوم زمانی در آثار ادبی که نتیجه غیرمستقیم تأثیر وسائل ارتباط الکترونیک است به حوزه طنز تعمیم یافته نوعی تازه به وجود می‌آورد . خصوصیت عدم پیوستگی یا بگفته دیگر ، حالت پیش‌بینی نشده مدام که در هنر پدید آمده ناشی از وسائل ارتباط جمعی جدید است و این خصوصیت ، شنونده ، تماشاگر و یا خواننده را بیشتر به مشارکت وامی‌دارد ، به طوری که آن‌ها خود در بطن رویداد قرار می‌گیرند و در آفرینش اثر ، به نحوی با هنرمند سهیم خواهند شد . به نظر مك لوهان ، از آنجا که دنیای جدید همان جهان بلاواسطگی است ، خود دلالت (Signification) نیز يك رویداد است ، زیرا متکی بر عمل متقابل چیزهای متعدد است . در اینجا او اضافه می‌کند : « وقتی می‌گویم وسیله ، پیام است ، این امر مسلم می‌گیرم که دلالت همان رویداد است ، یعنی اثرات بی‌شمار و درهم آمیخته وقایع » . مك لوهان معتقد است که اگر به مدد نیروی تخیل از چهارچوب ارتباطات فعلی بگذریم ، می‌توانیم حتی تلویزیون را با استفاده از تکنیک جدید بهتر و کاملتر سازیم . پس هر وسیله ارتباطی خصوصیات و اثرات خاصی دارد . حتی تلویزیون رنگی تنها اضافه شدن رنگ به تلویزیون معمولی نیست بلکه چیز دیگری است . وقتی این اصل کلی را قبول کردیم که جهان وسائل ارتباطی الکترونیک ما را به نظام قبیله‌ای تازه‌ای هدایت می‌کند که در آن فرد با همه وجود خود در تمامیت زندگی جمعی شرکت می‌کند ، لازم می‌شود که امکانات و اثرات خاص هر يك از این وسائل ارتباطی را دقیقاً مشخص کنیم .

می‌رساند. برعکس، گفتار و خط تصویری (خطی که با علامت و تصاویر بیان مقصود می‌کند، مانند آنچه در اقوام ابتدائی مرسوم است) در کنار تلفن و خاصه تلویزیون، جزء وسائل ارتباطی سرد به حساب می‌آید.

روشن است که اصطلاح گرم و سرد را مک‌لوهان کاملاً نابجا به کار برده است زیرا که شور و گرمی ناشی از گفتگوی گروهی به مراتب بیش از روابط سرد و خشک اجتماعی حاصل از وسیله ارتباطی گرمی مانند چاپ است، در حالیکه مک‌لوهان گفتار را جزء وسائل ارتباطی سرد و چاپ را یکی از وسائل ارتباط گرم می‌داند. از این اصطلاحات نابجا هم که بگذریم، مفهوم و کاربرد این تمایز هم زیاد قابل درک نیست. در آغاز باید اشاره کرد که مک‌لوهان برخی از وسائل ارتباطی جدید مانند سینما و رادیو را در ردیف چاپ، جزء وسائل گرم قرار داده است، در حالیکه این وسائل به مرحله‌ای از تمدن تعلق دارد که اساساً انهدام جامعه محصول چاپ و رجعت به یک نوع نظام قبیله‌ای را دربر داشته است.

همانطور که K. E. Boulding ای. بولدینگ طرف تناقضی دیده می‌شود و از طرف دیگر انسان با نظر به جالبی روبرو می‌گردد زیرا که به هر حال میان دنیای رادیو و سینما و جهان تلویزیون، تفاوتی اساسی وجود دارد. فی‌المثل نویسنده مدعی است که هیتلر پدیدار عصر رادیو بود، زیرا اگر او روی صفحه کوچک تلویزیون ظاهر می‌گردید مایه تمسخر میشد و توفیقی به دست نمی‌آورد. مک‌لوهان خاصه بر تناقض میان سینما و تلویزیون تکیه می‌کند. بدین معنی که وقتی یک فیلم سینمایی

از تلویزیون پخش می‌شود به کلی تغییر ماهیت می‌دهد. به نظر او تماشاگر هنگام تماشای پرده سینما، عدم وابستگی عاطفی خود را نسبت به فیلم تا حدی حفظ می‌کند، ولی بیننده تلویزیون خود به صورت پرده درمی‌آید زیرا به خواننده داستان‌های مصوری شباهت پیدا می‌کند که با مشاهده تعدادی تصویر و مختصری نوشته، و به کمک تخیل، داستانی متناسب حال خود در ذهن می‌سازد. به نظر او علت اینکه با توسعه تلویزیون فروش داستان‌های مصور محدود شده، وجود همین وجه مشترک میان آن دو است، زیرا که تلویزیون و داستان‌های مصور به عنوان یکی از وسائل ارتباطی «سرد» با هم رقابت می‌کنند، از آنجا که تلویزیون قدرت تخیل و ابداع تماشاگر را به کار می‌گیرد باعث می‌شود که بیننده در ساختن و پرداختن داستان فعالانه شرکت کند و برای کسب اطلاع بیشتر به مطالعه نشریات مربوط راغب شود. بنابراین مسئولین برنامه‌های تلویزیون به طور کلی هنوز به خصوصیت این وسیله ارتباطی وجوه تمایز آن با سینما پی نبرده‌اند. مک‌لوهان می‌نویسد: «هر چند که اساساً تلویزیون به عنوان یک وسیله اطلاعاتی، وضعی ایجاد می‌کند که خود به خود می‌تواند مشارکت تماشاگر را جلب کند، ولی تهیه‌کنندگان در برنامه‌های خود همچنان از داستانها و مضامین کهنه استفاده می‌کنند که به عنوان ماجرا و حکایت، نمی‌تواند به اندازه کافی تماشاگر را به مشارکت خلاق و ادار کند. بنابراین تلویزیون نه به خاطر محتوای برنامه‌هایش بل به سبب خصوصیت مذکور است که می‌تواند تماشاگران و خاصه جوانان را مجذوب سازد. گرچه تلویزیون هم مانند رادیو و سینما جزو

وسائل ارتباطی جدید الکتریکی است اما به دلایل فنی، با دو وسیله اخیر، تفاوت اساسی دارد. تصویری که تلویزیون ارائه می‌کند، موزائیک است. دقیق‌تر اینکه، تصویر تلویزیون بنا بر «تعریف» جاری از سه میلیون نقطه نور در ثانیه، تشکیل شده است. ولی تماشاگر برای تماشای تصویر، فقط چند صد نقطه آن را بیشتر انتخاب نمی‌کند، به این ترتیب او نه تنها تاحدی تصویر را انتخاب می‌کند بلکه به نحوی آن را می‌سازد. اما تصویر سینمایی، برعکس، تعدادی نقطه نورانی یا تاریک کاملاً مشخص ارائه می‌دهد که به قدری متراکم است که بدون آنکه تماشاگر آن را بازسازی کند، ادراک می‌شود. از این رو است که تصویر تلویزیونی تماشاگر را با تمام وجود به مشارکت برمی‌انگیزد. مک‌لوهان به همین جهت عمداً تماشای تلویزیون را با ادراک لمسی مقایسه کرده به طوریکه گوئی تماشاگر صفحه تلویزیون را با چشمان خود لمس می‌کند.

وسائل ارتباطی گرم، مستلزم تخیل انتزاعی و دقت ادراکی است، درحالی‌که وسائل ارتباطی سرد تأثیری مبهم و محتوایی قابل لمس و آشنا دارد. مک‌لوهان از این ویژگی، نتایج جالبی درباره رفتار هنرپیشه‌ها و سیاستمداران که در تلویزیون ظاهر می‌شوند می‌گیرد. او می‌گوید: «به نفع شخصیتهای مشهور و برجسته نیست که در تلویزیون ظاهر شوند... اصولاً تلویزیون بیشتر برای نمایش فرایند و تداوم کار مناسب است نه نتایج و محصول آن». برای مثال می‌توان از موفقیت و شکست‌های شخصیت‌های مختلف سیاسی که خواسته‌اند از تلویزیون استفاده کنند یاد کرد. نیکسون در جریان برخی از مبارزات انتخاباتی

خود در گذشته، خاصه در سال ۱۹۶۳ توانست بهترین بهره‌برداری را از تلویزیون بکند. ولی از آنجا که کندی به ویژگی‌های تلویزیون بهتر پی برده بود و توانسته بود از آن بهتر استفاده کند، نیکسون در مواجهه با او شکست خورد.

در سیاست، رادیو وسیله هیجان‌آفرینی است. تلویزیون فعالیت سیاسی و اجتماعی را سرد و بی‌روح می‌سازد. فیدل کاسترو یکی از افرادی است که از تلویزیون بهترین بهره‌برداری را می‌کند، زیرا با شیوه‌ای راحت و بدون اضطراب آن را به کار می‌گیرد. برعکس در رادیو که یک وسیله گرم است، هرچه بیشتر هیجان به کار رود، تأثیر بیشتری خواهد داشت.

به نظر مک‌لوهان تلویزیون که در زمینه فعالیت‌های اقتصادی موجب مشارکت است و فرایند کار را بهتر از محصول کار نمایش می‌دهد، شرایط را برای تردید در حقانیت جامعه مصرف‌آماده می‌کند. در واقع، تلویزیون در حال حاضر بیش از سایر وسائل ارتباط الکترونی در تحول و جهشی که محیط اجتماعی و فرهنگی عصر چاپ را به نفع نظام قبیله‌ای جدید متزلزل می‌کند، مؤثر است و خصوصیت این نظام جدید آنست که فرد در جامعه انسانی، مشارکت دارد. از این جهت، برای فهم مطلب باید به مشخصات ویژه وسیله ارتباطی بیش از محتوای آن - یعنی بیش از پیامی که منتشر می‌کند - توجه کرد.

ترجمه علی اسدی

ادبیات انگلیسی بود. روایت‌ها بدینگونه است
که در همان هنگام **What's Wrong with the World**
 اثر **G.K. Chesterton** او را
بر انگیکت تا به جستجوی مفهوم تازه‌ای از جهان
برخیزد.

مک لوهان در کمبریج مذاقه در ادبیات
انگلیسی را دنبال گرفت و سال‌های آموزش او
با ستایش وقفه‌ناپذیر صنعت‌ها و مقاصد هنرورانه
کسانی چون جیمز جویس، از راپاند - و تی .
اس . الیوت همراه بود .

تا این اواخر، حیات مک لوهان مظهر
وضوح، یونانی و بلندیروازی‌های دانشگاهی بود.
او در دانشگاه‌های **St. Louis, Wisconsin**
و **Assumption College** تدریس کرده است؛
و از سال ۱۹۴۶ عهده‌دار اسنادی کرسی ادبیات
در دانشگاه **Toronto** بوده است. هم در این
دانشگاه ریاست مرکز فرهنگ و تکنولوژی را
نیز بر عهده داشت .

از مک لوهان تاکنون صدها مقاله در نشریات
مختلف و چندین کتاب انتشار یافته است. خود
او اعتراف می‌کند: « من یک بررس هستم -
می‌کاوم . من صاحب هیچ نقطه نظر خاصی
نیستم . من در چهارچوب یک وضعیت ثابت قرار
نمی‌گیرم . »

پرتال جامع علوم انسانی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی